

فشار از بیرون، سیاست خارجی اوباما در خاورمیانه

سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در طول ماه‌های اخیر همواره مورد تحلیل و کنکاش قرار گرفته است. به ویژه بسیاری از تحلیل‌گران به دنبال آن هستند تا بدانند ماهیت تغییر در سیاست آمریکا در خاورمیانه چیست و تغییر در عرصه‌ها و پروژه‌های مختلف در خاورمیانه چه تجلی و یا نمودی داشته است؟ این گزارش نگاهی گذرا به سیاستی جدید در ایالات متحده دارد که در آن فشار بر بازیگران بیرونی و یا تعامل با عناصر تأثیرگذار بیرونی برای دستیابی به راه‌حل در داخل مورد توجه قرار گرفته است. در این بررسی تمرکز بیشتر بر مسائل خاورمیانه است.

سیاست خارجی نومحافظه‌کاران به ابزاری در مرحله اخیر توسط دموکرات‌ها ۳. توجه بیشتر به اقتصاد و کاهش نگرش مفرط به سیاست و توجه به داخل در مقابل نگرش افراطی به سیاست خارجی ۴. تغییر از روش یک‌جانبه و بازگشت به سیاست چندجانبه‌گرائی در برخورد با مسائل و مشکلات سیاسی، اقتصادی و امنیتی جهان ۵. تغییر در تمرکز جغرافیائی و توزیع نگاه به مناطقی از جهان که در دوره بوش مورد توجه واقع نشده بود به ویژه مناطقی همچون چین، هند و روسیه ۶. تغییر در تمرکز موضوعی از موضوعاتی همچون تروریسم به موضوعات دیگر همچون تغییرات آب و هوائی و ایجاد نوعی تعادل در این نگرش ۷. تغییر از نگاه میکروسکوپی و جداگانه به موضوعات به نگاهی شامل و فراگیر و همه‌جانبه ۸. تغییر در سیاست حل و فصل مشکلات از درون واحدهای جغرافیائی به روش مبتنی بر ایجاد چارچوبی فراگیر و فشار و تأثیر از بیرون بر موضوعات

اکنون پس از ماه‌ها که از روی کار آمدن دولت اوباما در ایالات متحده آمریکا می‌گذرد، شاید زمان مناسبی برای قضاوت نسبت به ماهیت سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا به رهبری باراک حسین اوباما در خاورمیانه باشد. شاید اکنون پاسخ به این سؤال که آیا در سیاست خارجی آمریکا تغییری حاصل شده از گذشته آسان‌تر باشد و قضاوت واقع‌بینانه‌تری نسبت به آنچه اوباما و اداره وی در کاخ سفید و حزب دموکرات به دنبال آن است بتوان داشت.

اگر بپذیریم که آنچه را که اوباما از آن تحت عنوان تغییر نام می‌برد و به شعار انتخاباتی او بدل شد و شاید بخشی از آرای وی نیز از این شعار ناشی می‌شد واقعی بوده و صرفاً شعار انتخاباتی نبوده است می‌توان به طور کلی تجلی این شعار را در موارد زیر شاهد بود:

۱. تغییر در روش‌ها برای دستیابی به اهداف و تأمین منافع ملی آمریکا ۲. تغییر در بهره‌گیری مفرط از ابزار نظامی در سیاست خارجی و تبدیل آن از ابزاری دائمی و اصلی در

شاید بتوان به این سرفصل‌ها موارد دیگری را افزود و یا این موارد را در یکدیگر ادغام کرد اما در مجموع می‌پذیریم که تغییر از حدود شعار گذشته است و واقعی است. علت آن نیز روشن است. روش‌های نومحافظه‌کاران و بهره‌برداری از روش‌های سخت‌افزارانه در برخورد با تهدیداتی که غالباً نرم بوده‌اند خطائی بود که نه تنها منافع ملی آمریکا را تأمین نکرد، بلکه بر مشکلات این کشور افزود و از آنجائی که بیشتر تمرکز و اولویت سیاست‌های ۸ ساله نومحافظه‌کاران در خاورمیانه بود، این شکست و خسارت در این منطقه بیش از هر کجای جهان جلوه کرد و حتی مشکلات آمریکا و بعضاً کشورهای غربی تا حدود زیادی ناشی از خطاهای استراتژیک در این منطقه بوده است. اما علت آن هرچه باشد روشن است که تغییری رخ داده است و این تغییر قبل از هر چیز در روی کارآمدن اوباما جلوه‌گر شد. بنابراین تاریخ تغییر به ماه‌ها قبل از روی کارآمدن اوباما بازمی‌گردد. شاید شکست اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه و اعزام گروه مطالعات عراق معروف به کمیته بیکر - همیلتون و آغاز حملات به استان وزیرستان پاکستان را بتوان جلوه‌هائی از شروع تغییر در آمریکا محسوب کرد. به دنبال آن، سیاست‌های اتخاذی توسط اوباما این استراتژی را بیشتر روشن کرد. بدیهی است هرگونه موافقت با تغییر به معنای موافقت با این مفهوم که تغییری در ماهیت دولت آمریکا به عنوان یک دولت سلطه‌محور و یا تغییر در منافع ملی آمریکا به معنای اینکه یک حزب به دنبال تأمین منافع ملی و دیگری مخالف آن است نمی‌باشد. بلکه بیشتر از هر چیزی تغییر در ابزارها، روش‌ها و اولویت‌هاست.

در این بخش ابتدا باید توجه داشت سیاست فشار از بیرون با سیاست برون‌سپاری متفاوت است. سیاست برون‌سپاری یا outsourcing که بیشتر و در درجه اول در اقتصاد مورد توجه قرار می‌گیرد، عبارت است از: انتقال برخی از فعالیت‌های داخلی یک سازمان و واگذاری حق

تصمیم‌گیری به عرضه‌کننده بیرون از سازمان براساس قرارداد. برون‌سپاری همچنان که از تعریف آن به دست می‌آید روشی در اقتصاد برای کاهش هزینه تولید است. در حالی که در این مقوله با مفهومی سیاسی روبرو هستیم که در آن توجه به عناصر بیرونی برای تغییر در درون مورد توجه قرار می‌گیرد. به عنوان مثال ایالات متحده آمریکا در دوره بوش برای حل موضوع تروریسم و نابودی آن براساس سیاست‌های اعلامی آن کشور به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تروریسم را در القاعده خلاصه کرد و باتوجه به احتمال استقرار بن‌لادن در این کشور به افغانستان لشکرکشی نمود و سعی کرد با ابزار نظامی با تهدید تروریسم در افغانستان مقابله کند. در عمل پس از ۶ سال جنگ نه تنها موفقیتی به دست نیامده است، بلکه طبق برخی آمار تلفات نیروهای آمریکائی در ماه اخیر به نسبت از تلفات نیروهای آمریکائی از هریک از ماه‌های شش سال گذشته بیشتر بوده است و یا در جهت مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی و تروریسم به عراق حمله کرد و این کشور را اشغال و صدام حسین و حزب بعث را سرنگون کرد ولی نه سلاح کشتار جمعی در این کشور یافت و نه به تروریسم پایان داد و سرانجام ناچار شد پس از ۵ سال اشغال با توافقنامه‌ای موسوم به توافقنامه خروج نیروها ترتیباتی اتخاذ نماید تا سال ۲۰۱۱ از این کشور به صورت نهائی خارج شود.

در مقابل اوباما سیاست جدیدی را اتخاذ کرده است. او اولاً توجه بیشتری به مشکلات داخلی و اقتصادی آمریکا داشته و در جهت حل آن نیز به دلیل ماهیت نرم این مشکلات به روش‌های نرم در برخورد با آن توجه کرده است و به عنوان مثال به دنبال حل و فصل مشکل بحران مالی در آمریکا، غرب و به طور کلی جهان، در چارچوب کشورهای عضو گروه ۲۰ است یا در بحث مربوط به تروریسم در افغانستان و مقابله با آن از این روش بهره‌برداری کرده است. در بادی امر شاید چنین به

نظر برسد که مشکل تروریسم در افغانستان و مقابله با آن و افزایش نیرو در این کشور با سیاست‌های اوباما در سایر مسائل و سیاست‌های کلی او در عدم بهره‌برداری از ابزار نظامی هماهنگ نباشد ولی در این مورد نیز می‌توان این سیاست را مشاهده کرد. به ویژه پیگیری سیاست فشار از بیرون و روش چندجانبه‌گرایانه در این موضوع نیز نمایان است. ایالات متحده آمریکا هم‌اکنون به دنبال مقابله با تروریسم از طریق هماهنگی با اروپائی‌ها و به ویژه در چارچوب ناتو در افغانستان است.

همزمان به دنبال توجه به عناصری در افغانستان است که بتواند بین آنها و القاعده تمایز قائل شود هرچند این گروه جزئی از مجموعه طالبان باشند در عین حال در بیرون از افغانستان به دنبال آن است تا با فشار بر پاکستان و استفاده از ابزارهای سیاسی و روانی و تبلیغاتی و کمک‌های ملی و لجستیکی و وارد کردن ارتش پاکستان به مبارزه با طالبان پاکستان پردازد و حامی روحی و معنوی و سیاسی و عقیدتی طالبان و القاعده را در پاکستان تضعیف نماید. از سوی دیگر به دنبال هماهنگی با سه کشور منطقه و همسایه یا نزدیک به افغانستان در جهت مقابله با تروریسم و القاعده در این کشور است. هند، روسیه و ایران کشورهای تأثیرگذاری در منطقه هستند که هر یک می‌توانند کمک‌های شایانی در جهت مقابله با تروریسم و القاعده داشته باشند. ضمناً برای خود تعاریفی از تهدید در صورت گسترش تفکر القاعده و طالبانیسم در مرزهای خود دارند و ایالات متحده آمریکا نیز بر این تهدیدها می‌افزاید و یا آن را درجهت مقابله با آن بزرگ‌نمایی می‌کند و لذا سفر اوباما به روسیه و توافق دو کشور در جهت عبور و ترانزیت و پشتیبانی از ناتو در این چارچوب قابل ارزیابی است. همچنان که توافقنامه امضاشده بین چین و آمریکا در سفر وزیر خارجه آمریکا هیلاری کلینتون به پکن نیز در این چارچوب قابل ارزیابی است.

در برخورد با جمهوری اسلامی ایران نیز یکی از مبانی اصلی سیاست آمریکا، برخورد نرم و به دور از تهدید نظامی است. روش نظامی، شیوه رهبران آمریکا در آن دوره بود، این روش در دوره اوباما کمتر مورد بهره‌برداری است و نشانه‌هایی از برخورد متفاوت آشکار است. موضوع افغانستان به دلیل نقشی که جمهوری اسلامی ایران در آینده افغانستان و مقابله با تروریسم می‌تواند بازی کند، بخشی از سیاست آمریکا در هرگونه تعامل با جمهوری اسلامی ایران است و این موضوع نیز بخشی از سیاست فشار از بیرون در برخورد با موضوع تروریسم و افغانستان است. همچنان که تمایز بین طالبان و القاعده و حتی تمایز بین لایه‌های مختلف در بین طالبان و تلاش برای یافتن لایه‌هایی که بتواند با آنها گفتگو کند (در این بخش اروپائی‌ها و به ویژه انگلیسی‌ها نقش بالائی در این تمایزسازی و در تشویق به جداکردن بخش‌هایی که امکان تعامل با آنها هست، دارند) کما اینکه توجه به مشکل بیکاری و کشت جایگزین خشخاش و مواد مخدر نیز از جمله ابزارها و روش‌ها است و نگاهی است که در کنار مقابله نظامی در گذشته بدان کمتر توجه می‌شد.

برای سیاست فشار از بیرون مثال‌های متعدد دیگری نیز وجود دارد؛ نوع تعامل آمریکا و چین و قراردادهای مهمی که بین دو کشور منعقد می‌شود از یک سو فشار به کره شمالی را مورد هدف قرار داده و از سوی دیگر فشار به جمهوری اسلامی ایران در برنامه اتمی و یا عدم مخالفت جدی چینی‌ها با برنامه آمریکا در مقابله با برنامه اتمی ایران را مدنظر قرارداده‌است از طرف دیگر در برنامه اتمی ایران فشار از طریق روسیه نیز یکی از برنامه‌های اوباما است؛ ماه‌هاست که بین آمریکا و روسیه بر سر استقرار سامانه دفاع موشکی در چک و لهستان اختلاف است. اوباما در دیدار از روسیه اعلام کرد هدف استقرار سپر دفاع موشکی، روسیه نیست و این برنامه صرفاً ایران را هدف قرار داده است. این سخن البته از سوی برخی

دیگر از مسؤولان آمریکائی قبل از دولت اوباما نیز بیان شده بود ولی آنچه آن را از گفته‌های سابق متمایز می‌سازد، این عبارت است که اوباما در مسکو می‌گوید اگر برنامه اتمی ایران متوقف شود، استقرار سپر دفاع موشکی نیز منتفی می‌شود و یا اینکه سامانه ممکن است در کشورهای به جز لهستان و چک استقرار می‌یابد و از کشورهای نظیر آذربایجان و ترکیه و حتی رژیم صهیونیستی نام برده می‌شود.

سیاست فشار از بیرون بر جمهوری اسلامی ایران منحصر به روسیه و چین نبوده و کشورهای عربی را نیز شامل می‌شود. اظهارات هیلاری کلینتون پیرامون چتر دفاعی که در بازدید وی از منطقه خاورمیانه و خلیج فارس در مقابل دستیابی ایران به توانمندی هسته‌ای بیان کرد نیز بخشی از سیاست فشار از بیرون بر ایران در جهت کنترل و توقف تلاش ایران در دستیابی به توانمندی هسته‌ای است.

رژیم صهیونیستی از دیگر مراکز برای سیاست فشار از بیرون است. اگرچه اوباما و همکارانش طی ماه‌هایی که قدرت را به دست گرفته‌اند کمتر از روی میز بودن همه گزینه‌ها بهره برده‌اند؛ عبارتی که به سیاست آشکار در دوران بوش تبدیل شده بود و منظور از آن احتمال دست‌زدن آمریکا به حمله نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای ایران بود اما برخی شواهد حاکی از آن است که آمریکا و دولت‌مردان دموکرات همراه اوباما از سیاست مشابهی بهره برده‌اند و آن روی میز بودن همه گزینه‌ها با این تفاوت که این بار گزینه نظامی روی میز اسرائیلی‌ها و سایر گزینه‌ها روی میز آمریکا قرار دارد و در واقع همه گزینه‌ها بر روی دو میز قرار دارد. اینکه چقدر مقامات اسرائیلی در اظهارات خود با مسؤولان آمریکائی هماهنگ هستند یا خیر بحث دیگری است اما بحث در آن است که اوباما و همکارانش از این فشار بهره‌برداری می‌کنند و این امر به مثابه سیاست آنها است.

در مواردی این موضوع از سوی برخی روزنامه‌های اسرائیلی فاش شد و به طرح بوشهر در مقابل یتزار مشهور شد. عبارت البته دوگونه نقل شد: یک بار اسرائیلی‌ها از آمریکائی‌ها می‌خواستند در مقابل کمک به آنها در ضربه‌زدن به ایران، اسرائیل از شهرک‌های کرانه باختری عقب‌نشینی می‌کند و روایت دوم آن بود که آمریکائی‌ها اعلام کرده‌اند که در مقابل عقب‌نشینی از شهرک‌ها، به اسرائیل در ضربه به ایران کمک می‌کنند. البته این دو روایت در اصل موضوع تغییری نمی‌دهد.

ممکن است این روایت (ضربه در مقابل عقب‌نشینی) در هفته‌های گذشته کمی کمرنگ شده باشد، هرچند نمی‌توان در این مورد به ویژه پس از انتخابات ایران بدان مطمئن بود) اما در عوض سیاست عقب‌نشینی از شهرک‌ها و یا توقف در شهرک‌سازی در مقابل سیاست تحریم شدید و فلج‌کننده ایران مطرح شده است.

از سوی دیگر سیاست فشار از بیرون در روند صلح خاورمیانه نیز مصادیقی دارد. در این خصوص نمی‌توان استمرار سیاست نقطه‌ای دوران کلینتون را شاهد باشیم بلکه طرح صلح خاورمیانه می‌تواند جامع باشد و لذا در این طرح کشورهای متعددی جای دارند. مصری‌ها وظیفه فشار بر حماس و فتح را دارند، همچنان که سوری‌ها نیز می‌توانند تا حدودی به این نقش در فشار به رهبران خارج از فلسطین و مستقر در دمشق مبادرت ورزند.

کشورهای عربی به طور کلی و عربستان سعودی به طور خاص وظیفه مهمی دارند و آن پیش‌بردن طرح سعودی‌ها که در سال ۲۰۰۲ در اجلاس سران عرب در بیروت به طرح ابتکار صلح عربی تغییر نام داد. تعدیل در دو موضوع این ابتکار عمل ضرورت دارد: یکی آوارگان و دیگری قدس و این دو موضوعی بود که روند صلح فلسطینی - اسرائیلی را در سال ۲۰۰۰ متوقف کرد، فشار بر کشورهای عربی و حتی اسلامی در عادی‌سازی با رژیم صهیونیستی و فشار بر فلسطینی‌ها در پذیرش ماهیت

یهودی رژیم صهیونیستی و فشار بر رژیم صهیونیستی در جهت توقف شهرک‌سازی و بهره‌برداری از لابی صهیونیستی جهت فشار بر اسرائیل و حتی تلاش برای ایجاد تحول در لابی صهیونیستی به نحوی که بتوان از آن به عنوان ابزاری در سیاست خارجی ایالات متحده بهره برد. به طور مشخص می‌توان از گروه تازه تأسیس جی - استریت (Jewish Street) یا خیابان یهودی نام برد. گروهی که استراتژی خود را مقابله با جهت‌گیری نومحافظه‌کاران و مسیحیت انجیلی حاکم بر سیاست‌های آمریکا در رابطه با اسرائیل اعلام کرده است. جرمی بنامی رئیس این لابی جدید در بیانیه‌ای اعلام کرده است: زمان آن فرارسیده که روشن شود حامیان اسرائیل در آمریکا خواهان دستیابی به راه‌حل دو کشور و امضای توافقنامه صلح فراگیر اسرائیل و همسایگان هستند. ملاقات او با این مجموعه‌ها شاهی بر سیاست فشار از بیرون حتی بر رژیم صهیونیستی است. علاوه بر آن تمرکز و تأکید بر بهره‌برداری از دیپلماسی عمومی نوعی فشار مضاعف بیرونی بر تمامی دولت‌های منطقه است و افکار عمومی در این روش می‌تواند در جهت کمک به سیاست خارجی رئیس‌جمهور آمریکا به کار گرفته شود.

نقش جمهوری اسلامی ایران نیز در جبهه لبنان، فلسطین، عراق و شاید مهم‌تر از همه و یا فوری‌تر از همه افغانستان مطرح است. ایران در تمامی این عرصه‌ها می‌تواند به عنوان بازیگری فعال مطرح باشد و نادیده گرفتن و یا مورد توجه قراردادن ایران تفاوت بین سیاست بوش و اواما است و اواما در هر نوع تعاملی با جمهوری اسلامی ایران به دنبال فشار از بیرون برای تغییر وضعیت درونی در این عرصه‌هاست. همچنان که سوریه نیز علاوه بر فلسطین و مهم‌تر از آن در لبنان و عراق می‌تواند نقش آفرین باشد و عادی‌سازی و رفع تحریم‌ها علیه سوریه به میزان زیادی به سیاست دمشق در پاسخگوئی به سیاست آمریکا بستگی دارد.

در پایان باید گفت اتخاذ این سیاست به معنی فراموش کردن بازی داخلی در این صحنه‌ها نیست و آمریکا سعی خواهد کرد در عراق، افغانستان، لبنان و فلسطین بازی ویژه خود در درون این کشورها و با اسلوب جدید را نیز پیگیری نماید.

حمیدرضا دهقانی

رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس